

نگاهی به شاهنامه فردوسی

دست‌نویس موزه فلورانس را قدیمی‌ترین نسخه شناخته شده از شاهنامه فردوسی دانسته‌اند.^۱ این دست‌نویس متعلق به کتابخانه ملی شهر فلورانس و دارای ۲۶۵ برگ و بدون تصویر است که به خط نسخ نوشته شده است و کاتب و محل کتابت آن نامعلوم است.^۲ این نسخه، همه متن شاهنامه نیست و جدا از کم و بیش افتادگیهایی که دارد، تنها تا پایان پادشاهی کیخسرو (پایان ج ۵ چاپ مسکو، نزدیک به ۲۲۰۰۰ بیت) را دربر گرفته است.^۳ بنا به فرموده استاد خالقی مطلق، این دست‌نویس در اصل دو مجلد بوده که مجلد دوم آن از دست رفته است و کتابت مجلد اول در سه شنبه سی ام محرم ۶۱۴ هجری به پایان رسیده است.^۴ در سال ۱۳۶۹ این دست‌نویس از سوی انتشارات دانشگاه تهران و مرکز نسخ خطی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی به صورت چاپ عکسی با مقدمه دکتر علی رواقی منتشر شد. در مورد صحّت تاریخ نسخه، تردیدهایی وجود دارد، ولی شاهنامه شناس معاصر دکتر جلال خالقی مطلق که نامش با شاهنامه فردوسی پیوند خورده است و متجاوز از دو دهه، عمر و زندگی خود را بر تصحیح متن تازه‌ای از شاهنامه نهاده است این دست‌نویس را «نه تنها کهن‌ترین بلکه معتبرترین دست‌نویس موجود شاهنامه» دانسته‌اند و چاپ متن شاهنامه خود را بر اساس آن استوار کرده‌اند.^۴ با توجه به اهمیت بسیار این دست‌نویس و قدمت آن شش سال بعد (۱۳۷۵)، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول شاهنامه را از نسخه فلورانس با گزارش ابیات و واژگان دشوار به قلم دکتر عزیزالله

جویی منتشر نمود و جلد دوم آن نیز پس از مدتی در زمستان ۷۷ به طبع رسید.

اینک پس از وقفه‌ای سه ساله جلد سوم آن به بازار کتاب عرضه شده است و شامل پادشاهی کیقباد، کیکاووس در جنگ هاموران، هفت‌گرد و داستان اندوهگین رستم و سهراب می‌شود.^۵ پاره‌ای از ویژگیهایی این اثر گرانسنگ که شامل بخشهای شورانگیز و پرجاذبه شاهنامه، همچون هفت‌خوان رستم و جنگ ناخواسته پدر و پسر نیز می‌شود، پرهیز از یک سونگری در شرح ابیات، آشنایی زدایی در توضیح بعضی از ابیات که اغلب بنا بر عادت و نظر گذشتگان معنی شده است، مقدمه‌ای در مذهب و ممدوحان فردوسی، مقابله با نسخ دیگر و آشنایی کامل شارح با ترجمه بنداری به عربی و استفاده از آن در موارد اختلاف، بیان نظر دیگر شارحان و نقد و بررسی دیدگاههای آنان، شرح ابیات مشکل، دقت در امانت‌داری و ذکر منابع و مآخذ و به نثر درآوردن ابیات متن است که می‌تواند افکار و اندیشه‌های تشنگان متون ادب فارسی به ویژه شیفتگان شاهنامه را از چشمه فیاض خود سیراب نماید. گزارشگر این کتاب در شرح و توضیح ابیات به نکات مفیدی اشاره کرده است، اما شرح و توضیح پاره‌ای از ابیات قابل تأمل و بررسی است که در این مقاله سعی شده است به بعضی از آنها پرداخته شود:

۱. بدان نامداران چنین گفت زال

که هر کس که او را نفرسود سال

انتشارات دانشگاه تهران

کتاب
حکیم ابوالقاسم فردوسی
علوم
شاهنامه
استاد فاضل آقای جوینی
در توضیح این دو بیت
«در جهان فرسوده نشده»
را به معنی «پیر نشده یا جوان» است.



● شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی (جلد سوم)

● انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰

بتان پاک حورند گویی درست

بگلنارشان روی، رضوان بشت
(بیت ۱۸۳ و ۱۸۲، ۶۴)

بیت دوم را چنین گزارده اند: «معشوقگان آن درست همانند حور بهشتی اند که رضوان جنت روی خود را به رنگ و بوی آنان شسته و رونق گرفته است.» که البته می شود «روی» را به رضوان افزود و فاعل را حور گرفت. (پایان سخن استاد جوینی)

● شایسته تر است در مصرع دوم بیت آخر «شان» را مضاف الیه «روی» بگیریم. در این صورت «رضوان» نهاد جمله «بگلنارشان...» می شود و معنی مصرع دوم بیت دوم چنین می شود: «... رضوان رویشان را به گلنار شست.» و معنی کل بیت این گونه می شود: «معشوقگان درست چون حور بهشتی هستند که رضوان جنت رویشان را با گلنار شسته باشد.» در واقع «رضوان» روی معشوقگان را با گلنار شست و شو داده است، نه اینکه «رضوان» روی خود را به رنگ و بوی آنان شسته باشد و با آنان رونق گرفته. گلنار موجب زیبایی روی بتان شده است و این مصرع در وصف آنان است. در شعر منوچهری آمده است:
تا رخ گلنار تو رخشنده گشت

بر دل من ریخته گلنار نار

(دیوان منوچهری، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی ص، ۴۶)
خاقانی نیز در وصف ساقی آورده است:

همه پند پیرانش آید به یاد

از آن پس دهد چرخ گردانش داد
(ص ۵۰، بیت ۹۴ و ۹۳)

این دو بیت چنین معنی شده است: «زال به پهلوانان می گوید: هر کس که هنوز بیش از اندازه در جهان فرسوده نشده یعنی در اواخر عمر خویش است؛ آنگاه به یاد پند پیران می افتد که چرخ گردان داد خود را از وی گرفته است و چنان که سزاوار است وی را کیفر کرده است.»

● استاد فاضل آقای جوینی، در توضیح این دو بیت «در جهان فرسوده نشده» را به معنی «در اواخر عمر خویش است» دانسته اند در حالی که «فرسود سال» به معنی «پیر نشده یا جوان» است.

۲. همه شهر گویی مگر بت پرست

ز دبیای چین بر گل آذین بیست



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان بن موم انسانی

هر پی، زکویش، عنبری، هر می، ز جویش، کوثری
هر خوی، ز رویش عبهری، بر برگ گلنار آمده
(گزارش دشواریهای خاقانی، ص ۵۶۰)
نظامی نیز در خسرو و شیرین آورده است:
گلایبی لعل زابر کار کرده

ز چشم سنان آتش آمد برون.
زمین شد بکردار دریای خون
(ص ۲۰۲، بیت ۶۱)
هفت پیکر نظامی:
بدو نوک سنان سفته شاه

زلعلی روی چون گلنار کرده
(خسرو و شیرین، به تصحیح دکتر ثروتیان، ص ۲۶۴)

سفته شد چشم ازدهای سیاه
(هفت پیکر، برات زنجانی، ص ۳۳)

۴. همی رخس را کرد بایدت زین

خواهی به تیغ جهان بخش کین
(ص ۷۷، بیت ۲۴۳)

در توضیح «جهان بخش» آمده است: قسمت کننده عالم (ناظم الاطباء)
● «جهان بخش» همانند «تاج بخش» از اوصاف رستم است و به
معنی «بر جهان حاکم کننده یا بخشنده جهان» است. مانند:

اگر بزم جوید همی گر نبرد
جهان بخش را این بود کار کرد
یا:
به پیش تو آرم سر و رخس او

همان خود و تیغ جهان بخش او

۳. هر آنکس که چشم سنان تو دید

به تن در، روانش کجا آر مید؟
(ص ۷۷، بیت ۲۴۷)

در توضیحات آمده است: «هر آنکس که چشم سنان تو دید معنی اغراق
دارد؛ زیرا سنان را مانند شخصی تصور کرده است که دارای چشم است.»

● این توضیح پذیرفتنی نیست، زیرا سنان را مانند شخصی تصور کردن
که دارای چشم باشد «تشخیص» است نه «اغراق» و آنچه استاد جوینی
فرموده اند نیز به تشخیص مربوط است. لازم به توضیح است «چشم سنان»
می تواند استعاره مصرحه از سوراخی باشد که در سر سنان می نموده اند:

فردوسی:

یا:

نمانی همی جز سیاوخش را

مر آن تاج دار جهان بخش را
(شاهنامه، نشر قطره، ص ۷۲۵)

۵. کسی کو جهان را به نام بلند

گذارد، به رفتن نباشد نژند
(همین کتاب، ص ۸۰، بیت ۲۶۳)

در معنی بیت آورده اند: «هر کس این جهان را با نام و آوازه بلند ترک کند و برود، وی هرگز در جهان دیگر نژند و اندوهگین نخواهد بود.»

● «گذارد» در این بیت به معنی «ترک کند و برود» نیست، بلکه به معنی «سپری کند» است. در فرهنگ معین آمده است: گذراندن... ۳. طی کردن، سپری کردن؛

این مهرگان به شادی بگذارد و همچنین

صد مهرگان به کام دل خویش بگذران!
(فرخی، لغ. به نقل از معین)

در چهار مقاله نیز می خوانیم: «زمستان گذاشتند در غایت خوشی.» (چهار مقاله، شرح لغات دکتر معین، جامی، ص ۵۱).
شاهنامه:

چنین گفت کای نامور شهریار

همیشه جهان را به خوبی گذار
(به نقل از لغتنامه)

فرخی:

دلا با تو وفا کردم، کزین بیشتر نیازم

بیا تا این بهاران را به شادی با تو بگذارم
(به نقل از لغتنامه)

کلیده و دمنه:

«و روزگاری در خصب و نعمت می گذاشت.»

(ص ۵۰، خطیب رهبر)

ناصر خسرو:

کسی کز راز این دولاب پیروزه خبر داد

به خواب و خور چو خر عمر عزیز خویش نگذارد
(ناصر خسرو، دکتر شعار و... ص ۱۵۹)

نوروزنامه:

«جهان را به خرمی گذاشت و به نام نیک از جهان بیرون شد.»
(لغتنامه)

معنی کل بیت شاهنامه:

«کسی که جهان را با نام و آوازه سپری کند (بگذراند) هنگام رفتن یا به خاطر رفتن از این جهان اندوهگین نمی شود.»

۶. دو روزه، به یک روز بگذاشتی

شب تیره را روز پنداشتی
(ص ۸۳، بیت ۲۸۰)

در توضیحات آمده است: «... شاهد از حافظ (دیوان قزوینی، ص ۱۵۲)»

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشبه، ره یکساله می رود

● «قرائت مشهور «طفل یکشبه» است (به صورت صفت و موصوف) ولی یک قرائت دیگر و شاید صحیح تر وجود دارد و آن جدا خواندن طفل است از یکشبه، به صورت کاین طفل (، یکشبه ره صد ساله می رود. یعنی یکشبه قید زمان برای صد ساله رفتن است.

نگارنده همین قرائت نامشهور دوم را بیشتر می پسندد به دو دلیل: ۱. طفل یکشبه (به صورت صفت و موصوف) این اشکال را دارد که عرفاً کسی از طفل یکشبه، انتظار راه رفتن ندارد. ۲. فرضاً هم که طفل یکشبه، ره صد ساله را بتواند برود این ابهام و اشکال باقی است که راه صد ساله را در چه زمانی می رود. اگر بگویید یکشبه، دیگر نمی شود، چرا که یکشبه را به صورت صفت برای طفل خرج کرده اید. وقتی نکته حافظ معنی دار می شود که راه صد ساله را یکشبه برود و این با قرائت دوم موافق است.» (ذهن و زبان حافظ، بهاء الدین خرمشاهی، ص ۱۵۴) با توجه به مصرع اول بیت فردوسی «دو روزه...» قرائت مصرع دوم بیت حافظ به صورت «کاین طفل، یکشبه...» بر قرائت استاد جوینی و دیگران به صورت «طفل یکشبه» ترجیح دارد.

۷. زیپکان تیر، آتشی بر فروخت

بر او خاک و خاشاک چندی بسوخت
(ص ۸۴، بیت ۲۸۶)

در توضیحات آورده اند: «پیکان؛ نوک آهنین و تیز نیزه و تیر (واژه نامک) اینجا مراد از پیکان قسمت تنه آن است که چوب خشک می باشد، گویی رستم برای روشن کردن آتش آن را به صورت تراشه درآورده است تا بتواند با آتش زنه آنرا شعله ور سازد.»

● آنچه استاد جوینی فرموده اند دور از حماسه به نظر می رسد. پهلوان حماسه با پیکان، آتش برمی افروزد نه با تنه تیر (چوب خشک). شواهد دیگری نیز برای آتش روشن کردن با پیکان و دیگر وسایل جنگی چون شمشیر وجود دارد:

شاهنامه:

ز شمشیر تیز آتش افروختند

همه شهر یکسر همی سوختند
(همین کتاب، ص ۱۳۹، بیت ۵۹۵)

یا به صورت اغراق آمده است:
به شمشیر هندی برآویختند

همی ز آهن آتش فروریختند

یا:

کمان برگرفتند و تیر خدنگ

ببردند از روی خورشید رنگ

زیپکان همی آتش افروختند

به بر بر زره راهمی دوختند

خاقانی:

آه من سازد، آتش پیکان

تا در این دیو، گوهر اندازد

صائب:

همچو پیکان باشد از آتش کلید قفل من

غنچه گل نیستم کز هر نسیمی واشوم

غوطه در آتش سوزنده چو پیکان زده ایم

تا دل خویش موافق به زبان ساخته ایم

نظامی:

کجا تیغی از تیغ من تیز تر

زیپکان من آتش انگیز تر

۸. بدو گفت گر راست گویی سخن

ز کزی دلت را به یکسو فگن

(ص ۱۱۷، بیت ۴۶۸)

در توضیحات آمده است: «لیکن (استاد خالقی مطلق) در پاورقی

(ش ۳) گوید: در ضبط فلورانس پساوند (قافیه) نادرست است. (پایان

سخن). من نفهمیدم چرا «سخن» با «فگن» هم قافیه نمی گردد؟»

● استاد خالقی مطلق «سخن» را با تلفظ «سخن» در نظر داشته است و به همین دلیل می‌فرماید با «فکن» قافیه نمی‌شود. در توضیح قافیه شدن «سخن» با «فکن» نباید بگویم «سخن» در عصر فردوسی با دو تلفظ «سخن» و «سخن» رواج داشته است. قافیه شدن «سخن» با «انجمن» جو پانسخ بیایی کنون ز انجمن

به بیداشنی بر بهی این سخن
(۵۳۲/۱۱۵/۱)

«سخن» با «من»

و راندون که این رازداری ز من

گشاده پیوشی به من بر «سخن»
(۶۰۸/۱۱۷/۲)

«سخن» با «پیلتن»:

پس ایستدیار آن یل پیلتن

بر آورد از درد آنکه سخن
(۶۲۲/۲۱/۶)

«سخن» با «فکن»:

بسی جایها گفته اند این سخن

که کن نیکویی و به جیحون فکن
(گر شانسب نامه، ۹۲/۲۳۶)

آقای دکتر عطا محمد رادمنش در پایان مقاله «سخن» یا «سخن» می‌آورد: ... شواهد ثابت می‌کند که در زمان فردوسی و قبل و بعد از او، در خراسان بزرگ آن روزگار و نواحی نزدیک بدان و حتی در خطه‌های دیگر ایرانشهر از جمله ری و آذربایجان، «سخن» به فتح خا (Soxan) نیز تلفظ می‌شد، که قوافی بررسی شده مؤید این مدعا است.

۳. برد دست و برداشتش نره شیر

به گردن بر آورد و افگند زیر
(ص ۱۳۵، بیت ۵۶۶)

در توضیح آن آمده است: «به گردن بر آوردن» یعنی به گردن در آوردن (به قرینه معنوی) ... معنی بیت «رستم چون شیر دست برد و او را بلند کرد و با گردن بر زمین زد»

● «به گردن بر آورد» به معنی «تا گردن خود بالا آورد» است و بعيد به نظر می‌رسد که معنی «به گردن در آوردن» ندهد، «بر آورد» نیز به معنی «در آورد» به کار نمی‌رود، بلکه «بالا آورد» و «بالا برد» معنی می‌دهد. به فرجهان دار بستش میان

به گردن بر آورد گرز گران
(فردوسی)

یا

رکیش گران شده، سبک شد میان

به گردن بر آورد رخشان سنان
(فردوسی)

۱. گفتار اندر آمدن همیسه دختر شاه سمنگان به یالین رستم...
(ص ۳۱۷)

در توضیحات آمده است: «نام تهیمیه (تهیمیه) سه بار در این داستان آمده و در هر سه مورد هم، دکتر خالقی آن را (تهیمیه) با (ن) خوانده است، بویژه در آنجا که با (نیمه) قافیه شده و حال آنکه در نسخه فلورانس خیلی روشن (تهیمیه) با (م) کتابت شده، مانند (بیت ۶۲- رستم و سهراب):

چنین داد باسخ که تهیمیه ام

تو گفتی که از خم نه دو نیمه ام

که در دکتر خالقی (ج ۲ ص ۱۲۲ ب ۶۱) و مسکو (ج ۲ ص ۱۷۵ ب ۷۰) «تهیمیه» است. جای بسیار شگفتی است که این همه درباره رستم و سهراب از زمان فروغی، ذکاء الملک، به این سو، مطلب گفته شده و نوشته شده است، حتی یک نفر به عیب قافیه‌ای این بیت اشاره نکرده و نگفته است که نمی‌توان «ن» تهیمیه را با «م» نیمه قافیه کرد؛ زیرا حرف روی نباید مختلف گردد که اگر شد آن را اصطلاحاً «اکفاء» گویند و از عیوب قافیه به شمار می‌آید.

● این اختلاف مربوط به تلفظ می‌شود و درست آن «تهیمیه» است که در تلفظ به صورت «تهیمیه» آمده است. ابدال «ن» به «م» در کلماتی چون: «مین - نیم»، «شسه - شمه»، «سینه - سخته» و... دیده می‌شود به نظر می‌رسد قافیه بیت اشکالی نداشته باشد و کتاب نسخه فلورانس صورت ابدالی «تهیمیه» را نوشته و نگارنده برای «تهیمیه» شاهلی نیافت. پس از بیان این مشکل در کلاس درس استاد فاضل آقای دکتر اشرف زاده در رد نظر استاد جوینی در دلیل قانع کننده آوردند؛ نخست، ابدال «ن» به «م» و دیگر اینکه «تهیمیه» از دو بخش «تهم» به معنی قوی، شجاع و دلیر + «ینه» (بنسبت نسبت) همچون «کمینه» تشکیل شده است. (با تشکر از استاد دکتر اشرف زاده)

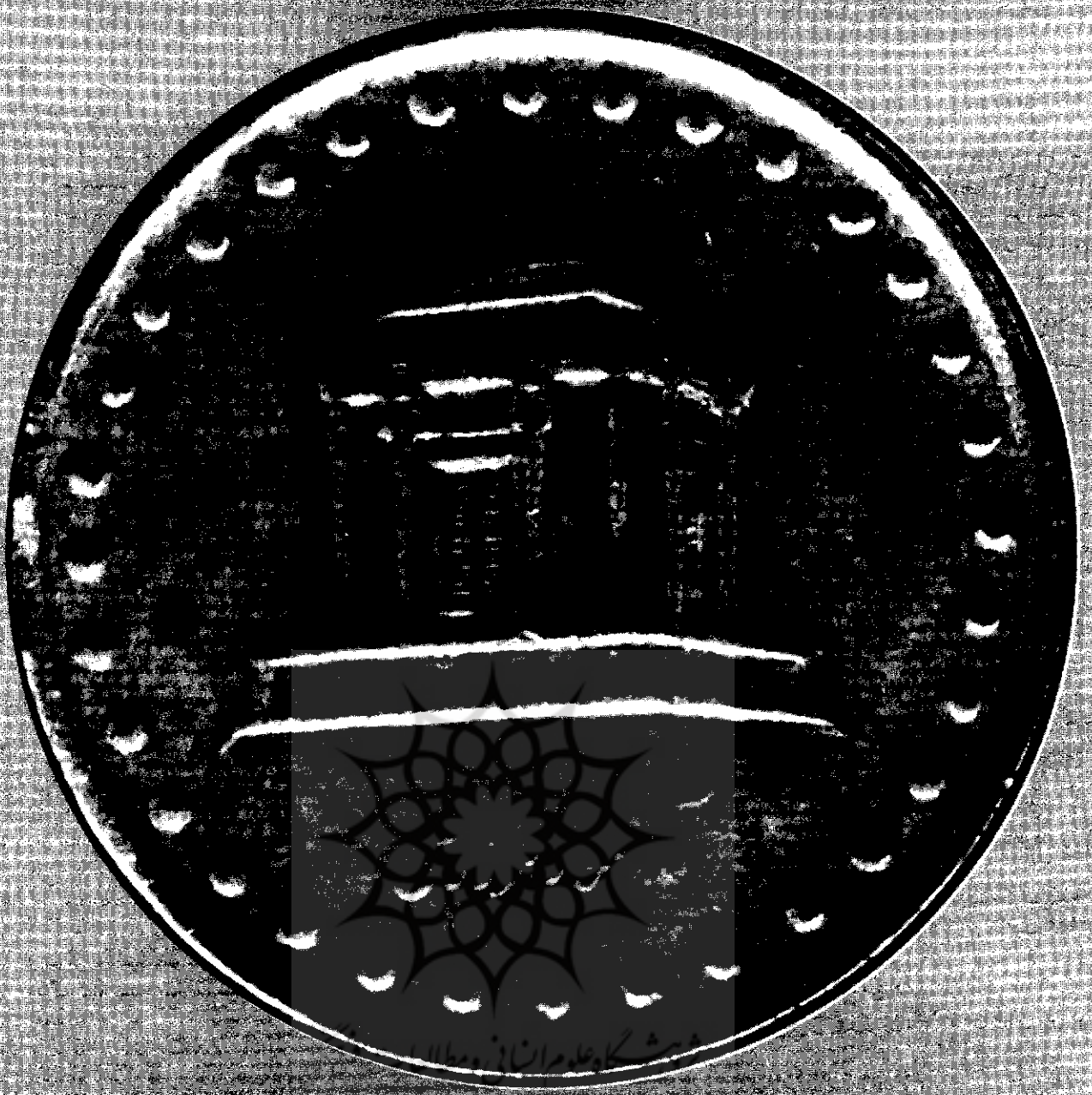
۱۱. پسر را نباید که داند پدر

که بندد به دل مهر جان و گهر
(ص ۳۲۵، ب ۱۲۸)

در توضیحات آمده است: «پدر نباید پسر را بشناسد تا سبب گردد مهری که در جان و در خوبشاوندی و «گهر» نهفته است. دوباره در دل آن دو جنبان گردد»

● در چاپ مسکو: پدر را نباید که داند پسر... در نسخه استاد «پسوی نیز «پدر را نباید که داند پسر»، در خم نامه رستم و سهراب، ص ۷۵: پدر را نباید که... پدر نباید پسر را بشناسد» معنی شده است. به نظر می‌رسد که استاد جوینی در این بیت با وجود آوردن ترجمه بنداری متوجه معنی دقیق بیت نشده و بین ترجمه بنداری از بیت (مصراع اول) رابطه‌ای نیافته است و از متن بنداری ترجمه‌ای آزاد و (سلیقه‌ای) عرضه کرده است. در ترجمه عربی آمده است: اوصاهما فی السر بان بحتلا علی سهراب و بحولا بینه و بین ان يعرف اباه رستم عند الملاقاة: «نه آنان بنهانی قرمان داد تا درباره سهراب چاره‌ای بیندیشند و هنگامی که آن دو به هم می‌رسند نگذارند که یکدیگر را بشناسند» (پایان ترجمه دکتر جوینی)

در متن عربی «بان... بحولا بینه و بین ان يعرف اباه رستم» به معنی «نگذارند سهراب پدرش، رستم را بشناسد» است؛ المراد است از



در پهلوانش می خوانند... (سهراب) را با ایشان...
 نداری یا ضبط فلورانس کمالاً مطابق نسخه...
 مصرع اول نهاده (کامل) پس است به دلیل...
 این مطلب اصلاح شده است. لازم به توضیح اینست که...
 مصرع علامت معروف نیست، بلکه نشانه...
 شناسد. شواهدی بر این علامت...
 سر نیزه و نام من مرگ است

هم اکنون سرت را زتن برکنم
 سرت را بیاوردن...
 یاد
 چو دیوانه گردد نباشد شگفت
 از او شاه را کن...
 یاد... چو از گفتم تا را نباید نهفت...
 از اسکن ماه راه...
 ایسرا و دیگر در بسیاری از نسخه ها همین مطلب...
 محمد مهدی زکری در حقیقت این کتاب...
 عملانی که فعل بصورت مصدری است بعد از فعل...

جنگ، پهلوان سر دشمن را از تن جدا کند و به نزد پادشاه بفرستد بسیار آمده است:

شاهنامه:

سر تاجور ز آن تن پیل وار

به خنجر جدا کرد و برگشت کار

بیا کند مغزش به مشک و عبیر

فرستاد نزد جهانبخش پیر

چنین گفت کاپنت سر آن نیاز

که تاج نیاگان بدو گشت باز

کنون خواه تاجش ده و خواه تخت

شد آن سایه گستر نیازی و رفت

یا:

فرود آمد از باره بیژن چو گرد

سر مرد جنگی ز تن دور کرد

سلیح و سر و اسب آن نامجوی

بیاورد و سوی پدر کرد روی

همی آمد از راه پور جوان

سر و جوشن و اسب آن پهلوان

بیاورد و بنهاد پیش پدر

بدو گفت پیروز باش ای پسر...

یا در داستان دوازده رخ:

سر هندوان با درفش سپاه

فرستاد رستم به نزدیک شاه

یا:

بیاورد پیش سپهبد سرش

همان اسب با جوشن و مغفرش

و در داستان حسنگ نیز آمده است:

«خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ، چنان که روی و سرش را نبوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را ببوشند تا از سنگ تپاه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه.»^{۱۰}

۱۳. از ایران ندارد کسی تاب اوی

مگر تو که تیره کنی آب اوی

چنین باد کاندلر جهان جز تو کس

نباشد بهر کار فریادرس

(ص ۳۷۵، بیت ۳۱۲ و ۳۱۱)

استاد محترم معتقدند در این بیت «باد» معنی دعایی دارد: «این بیت به منزله یک جمله دعایی است که می‌گوید: آرزومندم که جز تو کسی نباشد که بتواند به همه‌ی کارهای مردم فریادرس باشد.»

● به نظر نگارنده، این بیت معنای دعایی ندارد و «باد» به معنی «است» به کار رفته است. «شواهد دیگر:

عشقی که چنین به جای خود «باد»

چندان که بود یکی به صد باد

(نظامی)

که مرحوم دستگردی در حاشیه این بیت نوشته‌اند: «یعنی

عشقی که اینگونه به جای خود واقع شده (باد = است) یکی بر صد زیاد باد.» یا این بیت حافظ:

و ندر سر من خیال عشقت

هر روز که باد در فزون باد^{۱۱}

۱۴. به ایران نبیند از این پس مرا

شما راست خسرو ازو بس مرا

(ص ۳۳۸، ب ۲۷۷)

در توضیحات آمده است: «رستم گوید: دیگر از این پس شما مرا

در ایران نخواهید دید. بنابراین کیکاوس بجای من برای شما بس

خواهد بود.»

● معنی «از او بس مرا» پذیرفتنی نیست. استاد جوینی آن را

معنی کرده است: «بجای من برای شما بس خواهد بود.» در حالی که

«ازو بس مرا» یا «از کسی بس بودن» به او نیاز نداشتن» معنی

می‌دهد.

خاقانی:

از عشوه آسمان مرا بس

از چاشنی جهان مرا بس

در لغتنامه دهخدا آمده است: «و گاه با حرف اضافه (از) ترکیب

بشود و به معنی بسنده از چیزی باشد: پس عبا (بن زیاد) او را (این

مفرع را) مالی داد و سوی عرب بازگردانید، گفتا: مرا از تو بس.»

(تاریخ سیستان)

یا:

ناصر خسرو:

مکن مدح خود و عیب دگر کس

و گر گوید کسی، گو زین سخن بس

در بیت شاهنامه هم به معنی «دیگر من به او احتیاجی ندارم»

است. این تعبیر را در بیتی دیگر نیز به کار برده است:

که رفتیم اینک ز جای سپنج

شما دل مدارید با درد و رنج

نبینید جاوید زین پس مرا

کزین خاک بیدادگر بس مرا^{۱۲}

(بیت ۲۹۵۳)

اوحدی مراغه‌ای:

سیر آمدم ز عیش که بی دوست می‌کنم

بی او چه باشد از این عیش بس مرا

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رئیس‌جمهور علوم انسانی

۱۵. چو خورشید تابان بگسترده فر

سیه زاغ پران بینداخت پر

(ص ۴۷۰، بیت ۳۷۷)

آورده‌اند: «در غمنامه آمده است خورشید به مرغ و شب به زاغ

سیاه تشبیه شده است (استعاره مکنیه).»

● به نظر می‌رسد که «سیه زاغ پران» استعاره مصرحه از «شب»

است نه استعاره مکنیه.

۱۶. از این نامداران گردنکشان

کسی هم برد سوی رستم نشان

که سهراب کشته است و افکنده خوار

تو را خواست کردن همی خواستار

(ص ۴۸۹، ۸۷۰، ۸۷۱)

در معنی بیت دوم آورده‌اند: «سرانجام یکی از پهلوانان به رستم

خبر خواهد برد و خواهد گفت که سهراب کشته شد و بر زمین افکنده

گردید. آنگاه وی تو را خواستار خواهد شد.»

● به نظر می‌رسد نهاد مصرع دوم بیت دوم «سهراب» است نه «رستم»، یعنی سهراب در هنگام کشته شدن و بر خاک افتادن تو را (رستم) می‌طلبید.

فردوسی:

بخواند آن زمان زال را شهریار

کز خواست کردن سخن خواستار
در غمنامه نیز آمده است: «تو را خواست کردن: تو را طلب می‌کرد، خواستار تو بود. «خواستار کردن» طلبیدن، خواستن. این فعل مرکب در شاهنامه مکرر به کار رفته است.» نک لغتنامه. (غمنامه، ص ۱۵۷)

۱۷. سنان باز پس کرد سهراب شیر

بزد نیزه‌ای بر میانش دلیر
(ص ۳۴۳، بیت ۱۷۳)

در توضیحات آمده است (ص ۳۴۳...) در هیچ جایی باز پس کردن را کسی «سر و ته کردن» معنی نکرده است، بلکه «باز پس بردن و باز پس شدن» در لغتنامه دهخدا به معنی عقب نشستن و عقب رفتن آمده است و نیز این شاهد، مسکو (ج ۹، ص ۱۳۲ ب ۲۰۷۷):

نیاطوس کان دید بنداخت نان

از آشفته‌گی باز پس شد ز خوان
که «باز پس کردن» در معنی، با عبارت «باز پس بردن» یکی است، اما مرحوم مینوی که در رستم و سهراب خود (ص ۱۰۴) تحت تأثیر ترجمه بنداری قرار گرفته و آن را «سر و ته کردن نیزه» معنی کرده است، آنگاه پس از وی، بقیه شارحان همان راهی رفته‌اند که وی رفته است. (غمنامه به کوشش دکتر شعار و انوری (ص ۸، ش ۱۸۴) و حماسه رستم و سهراب، از دکتر رستگار (ص ۱۲۳، ش ۱۶۹) پس معنی «باز پس کرد» این است که سهراب سنان را به پس برد و به سختی بر کمند هجیر زد (که معمولاً هر گاه بخوانند، ضربه‌ای محکم وارد کنند، آن افزار را با دست عقب می‌برند سپس بر آن چیز فرود می‌آورند. (پایان سخن استاد جوینی)

● نظر استاد جوینی بدون شک اشتباه است به چند دلیل:

۱. در ترجمه بنداری، «سنان باز پس کرد» به صورت «ثم قلب رمحه و طعنه بزجه = سپس نیزه را واژگون (سر و ته) ساخت و با بن نیزه ضربتی بر هجیر زد...» معنی شده است.
۲. نظر استاد مینوی و دیگر شارحان که در توضیحات فوق آمده است.
۳. نسخ دیگر که در مصرع دوم «بن نیزه» دارند.
۴. دو شاهد مثال بسیار قوی در «بهمن نامه» وجود دارد که در آنها «سنان باز پس کردن» جز به معنی «سر و ته کردن سنان» نیست: شاهد اول:

یکی حمله کرد او از آن پس چو باد

بر آورد یال و بغل برگشاد

چو تنگ اندر آمد بدو پیل مست

سنان باز پس کرد و بگشاد دست

بن نیزه زد بر میان دو نار

فرود آمد آن سرو نازان ز بار

بیفتاد بر خاک و اسبش بجست

به ناکام بر خاک تیره نشست
(ص ۱۲۶، بیت ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۲)

شاهد دوم:

دل مرد جنگی برآمد به جوش

بر آورد رعد بانگ و خروش

سیه را فرو داد لختی عنان

بیامد ز پس کرد نوک سنان

بزد بر کمر گاه آن سیمتن

شکسته شد آوازش اندر دهن

جدا گشت از اسب آن پیلتن

ولیکن نیامد بر و بر شکن

همانگاه بر جست بر پای زود

باستاد بر جای و بر پای بود

بدو گفت سلمان که نوک سنان

مرا عار باشد زدن بر زنان

نسخه‌ای دیگر بیت زیر را افزوده دارد:

چنین گفت کای نامدار زنان

چه کردی ز پس باز نوک سنان

(ص ۲۵۴، ۴۱۵۰ و ۴۱۴۵، نسخه پ ۱۳)

در پایان بر خود فرض می‌دانم از استاد ارجمند و بزرگوارم آقای دکتر رضا اشرف‌زاده که با راهنمایی و تشریک مساعی روند نقد و بررسی را تسهیل و تسریع نموده و در تنزیل مشکلات و تقلیل موانع در بسیاری از موارد ذکر شده مساعدت نمودند صمیمانه قدردانی نمایم.

پانوشتها:

۱. شاهنامه فردوسی، چاپ علمی، دانشگاه تهران و بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، قرآن، ۱۳۶۹، ص یازده.
۲. گل رنجهای کهن، جلال خالقی مطلق، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۳۴.
۳. شاهنامه فردوسی، چاپ عکسی، همان، ص یازده.
۴. همان، ص چهل و سه.
۵. شاهنامه، از دستنویس فلورانس، به قلم دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص هفت.
۶. نشر دانش «سخن» یا «سخن» دکتر عطا محمد رادمش، سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۰، ص ۲۴.
۷. شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، مجلد اول، نشر داد، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۸۱.
۸. غمنامه رستم و سهراب، جعفر شعار، انوری، انتشارات علمی، ۱۳۷۰، چاپ نهم، ص ۷۵.
۹. لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار... تألیف رشیدالدین میبدی، به کوشش دکتر محمد مهدی رکنی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ ششم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۸، ۱۰۹.
۱۰. تاریخ بیهقی، دکتر خلیل خطیب رهبر، (گزینه سخن فارسی ۶) انتشارات مهتاب، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲.
۱۱. کتاب ماه ادبیات و فلسفه (۴۷ و ۴۶)، سال چهارم، «چند نکته در شعر حافظ»، فرزاد ضیایی حبیب‌آبادی، ص ۸۸.
۱۲. شاهنامه فردوسی، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۶۱۶.
۱۳. بهمین نامه، ایران‌شاه ابی‌الخیر، ویراسته رحیم عقیقی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۲۵۴.